

# درآمدی بر مسئولیت‌ها و ضمانت اجرای ناشی از اعمال اجبار در نظام بین‌الملل

سیدعلی موسوی<sup>۱</sup> - محمدرضا مجتهدی<sup>۲</sup> - فرشید بنده‌علی<sup>۳</sup>

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۰۴)

## چکیده

در دنیای امروز علی‌رغم وجود اصول و قواعد حقوق بین‌الملل در تنظیم مناسبات پیچیده و در حال توسعه دولت‌ها، اما همه آن چیزی که مسیر این تعاملات را فراهم می‌سازد برگرفته از نظم حقوقی مذکور نیست، بلکه هنوز هم روابط بین‌الملل بیش از هر چیز مبتنی بر اصل حاکمیت اراده دولت‌ها و روابط اقتداری میان آنها است. در این شرایطی طبیعی است که حاکمیت یک دولت با وجود نظم هنجاری یادشده نقض شود یا آنکه حاکمیت دولت‌های دیگر را نقض کند. اعمال اجبار یکی از موارد ناصحیح اقتدراتی است که این مقاله سعی دارد تا ضمن بررسی آثار و مسئولیت‌های کاربرد آن در روابط بین‌الملل به روشی توصیفی - تحلیلی، ضمانت اجرای مطلوب در این زمینه را نیز شناسایی نماید. نتایج تحقیق نشان می‌دهد، هرچند دامنه مسئولیت ناشی از اقدامات اجباری دولت‌ها، از حفظ استقلال اراده یک دولت معین فراتر رفته و بر اصل برابری حاکمیت آنها و صلح و امنیت بین‌المللی تأکید دارد. اما تا به حال ضمانت اجرایی که بتواند مانع از نقض اصول و قواعد حقوق بین‌الملل بواسطه کاربرد اجبار شود، شکل نگرفته و بازگشت دولت‌های ناقض این اصول به مناسبات صحیح بین‌المللی کماکان در سایه اصل حاکمیت دولت‌ها و از طریق روش‌هایی مانند خودداری، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات امکان‌پذیر است.

**کلیدواژه:** اجبار، قواعد عام‌الشمول، قواعد آمره، معاهدات، روابط بین‌الملل.

۱. سیدعلی موسوی، دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)  
seyed.ali.moosaviii@gmail.com

۲. استاد گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، ایران.

Email: mojtehedi2004@yahoo.com

۳. فرشید بنده‌علی، دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، ایران.

Email: farshidbandehali@gmail.com

## مقدمه

بین پیدایش دولت‌های جدید و توسعه حقوق بین‌الملل کلاسیک، به معنی مجموعه‌ای از قواعد حاکم بر روابط میان دولت‌ها، رابطه نزدیکی وجود دارد. البته برقراری این روابط چندان کار ساده‌ای نیست. زیرا در این عرصه از یک طرف حاکمیت قانون به مفهوم حاکمیت قواعد حقوق بین‌الملل بر اعمال و رفتار تابعان این نظام، بدین معناست که "تابعان حقوق بین‌الملل، به‌ویژه دولت‌ها، باید از این قواعد تبعیت نمایند آن را حاکم بر خود بدانند و اجازه دهند تا قانون اعمال‌شان را هدایت و محدود کند". در همین راستا کمیسیون حقوق بین‌الملل تعهد دولت‌ها به احترام گذاردن به حاکمیت بین‌المللی قانون را در ماده (۱۴) اعلامیه راجع به حقوق و تکالیف دولت‌ها (۱۹۴۹) مورد تأیید قرار داد و اعلام داشته: «هر دولتی تکلیف دارد روابط خود با دولت‌های دیگر را مطابق حقوق بین‌الملل انجام دهد و این اصل را در نظر بگیرد که حاکمیت هر دولت تابع حقوق بین‌الملل است». (حاجی‌زاده؛ ۱۳۹۵: ۱۷۳-۱۷۲)

از سوی دیگر نباید نادیده انگاشت، این قدرت سیاسی - حقوقی دولت‌ها است که عملاً حاکمیت قانون را در نظام بین‌المللی برقرار می‌سازد و عامل تدوam آن است. در واقع از بُعد بین‌المللی دولت حاکم، دولتی است که بتواند آزادانه و مستقل از هر عنصر خارجی طرف حقوق و تکالیفی در ارتباط با سایر کشورها واقع شده و تعهداتی را پذیرفته و یا حقوقی را اعمال نماید. با این توصیف و با در نظر گرفتن این مطلب که کشورها در نظام افقی حقوق بین‌الملل هیچ قدرت برتر قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی را نپذیرفته‌اند، استقلال حاکمیت‌ها یک اصل واقعی است. در نتیجه قدرت طلبی امری طبیعی در روابط بین‌الملل است که تأمین آن حتی با توسل به زور و جنگ میسر است. چه اینکه از نظر واقع‌گرایان اساساً روابط بین‌الملل در برگیرنده ستیز میان قدرت‌های بزرگ برای سلطه و امنیت است. در هر صورت حتی اگر بپذیریم تئوری‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل در این زمینه، غیرمستقیم و با ابهام همراه است. باز هم در اصل وجود قدرت برتر در روابط بین‌الملل تأثیری ایجاد نمی‌کند. زیرا از دیدگاه نئورئالیسم واقع‌گرایانه نیز که برخلاف دیدگاه قبل نظر به همکاری بین‌المللی بازیگران این عرصه دارد، در غیاب یک مرجع و اقتدار مرکزی، مؤثرترین راه تأمین صلح و امنیت بین‌المللی، توزیع برابر قدرت بین قدرت‌های بزرگ است. (فیروزآبادیان و همکاران؛ ۱۳۹۴: ۷۶)

باید اذعان شود امروزه دولت‌ها در تأثیرگذاری بر روابط بین‌الملل برابر نیستند، بلکه روابط نوعاً اقتداری آنها است که باعث ایجاد سلسله مراتب قدرت می‌شود، باعث بروز اتفاقات و تصمیمات دولت‌ها می‌باشد. به همین دلیل در موارد بسیاری دیده می‌شود حاکمیت قانون توسط تابعین نظام بین‌الملل نقض می‌گردد. یکی از این موارد اعمال اجبار در روابط و مناسبات دولت‌ها است که به اشکال مختلف ظهور و بروز می‌یابد و موجبات مسئولیت آنها را فراهم می‌کند. مع الوصف؛ در چنین گستره‌ای از روابط اقتداری بین‌الملل، حدود مسئولیت دولت‌ها را در قبال نقض تعهدات و الزامات حقوق بین‌الملل چنانکه دیوان بین‌المللی دادگستری در رای بارسلونا - تراکنش به آن پرداخته، می‌توان به دو دسته کلی تقسیم نمود. در این رای به زعم دیوان، باید تمایزی اساسی بین تعهدات یک دولت در برابر کل جامعه بین‌الملل و تعهداتی که در برابر دولت دیگر در زمینه حمایت دیپلماتیک وجود دارد قائل شد.<sup>۱</sup> بنابراین روابط ناشی از فعل متخلفانه دولت، خواه چنان روابطی محدود به دولت متخلف با زبان دیده باشد یا دیگر دولت‌ها و یا تابعین حقوق بین‌الملل، از آن به عنوان «مسئولیت بین‌المللی دولت» نام برده می‌شود.

(ابراهیم گل؛ ۱۳۹۲: ۲۸) به همین منظور این مقاله سعی دارد با در نظر گرفتن این تقسیم‌بندی و بررسی برخی اصول، قواعد و آراء بین‌المللی به روشی توصیفی-تحلیلی، دامنه مفهومی مسئولیت‌های ناشی از اجبار در نظام بین‌الملل را با در نظر گرفتن اولویت‌ها و درجه اهمیت حاکم بر نظم هنجاری این نظام مورد بررسی قرار دهد.

## ۱- مفهوم اجبار و ممنوعیت اعمال آن در روابط بین‌الملل از منظر تعهدات عام‌الشمول

همانگونه که در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن مطرح شد، برخی تعهدات دولت‌ها، در ظاهر در قبال هیچ دولت خاصی نیست، در واقع در قبال کلیت جامعه بین‌المللی وجود دارد. تعهدات "عام‌الشمول" که اصطلاحاً "ارگامنس"<sup>۱</sup> خوانده می‌شوند، نمونه‌ای از این موارد است. قطعنامه سال ۲۰۰۵ انجمن حقوق بین‌الملل که به موضوع این تعهدات اختصاص یافته بیان می‌دارد: «با ملاحظه اینکه در حقوق بین‌الملل برخی تعهدات به جهت حفظ ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌الملل، کلیه تابعان حقوق بین‌الملل را ملزم می‌سازد؛ تعهد ارگامنس یک تعهد بین‌المللی عام است که دولت‌ها را نسبت به جامعه بین‌المللی از منظر ارزش‌های عمومی و دغدغه تبعیت از آنها، متعهد می‌نماید. از این رو نقض آنها جملگی دولت‌ها را قادر به اقدام می‌سازد».<sup>۲</sup> مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در این رابطه عنوان می‌کند: «به رسمیت شناختن منزلت ذاتی و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر همه اعضای خانواده بشری، اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان است...» و بر طبق ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر: «تمامی ابنای بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ منزلت و حقوق با هم برابرند. به آنها، موهبت عقل و وجدان عطا شده است و باید نسبت به یکدیگر روحیه برادری داشته باشند».

علاوه بر آن معاهدات دیگری همچون؛ کنوانسیون منع و مجازات کشتار جمعی، کنوانسیون منع شکنجه و یا دومین پروتکل اختیاری لغو مجازات اعدام ضمیمه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی سیاسی نیز وجود دارند، که ضمن تعلق به گروه قواعد و تعهدات عام‌الشمول، بر ویژگی‌های عنوان شده این تعهدات صحنه می‌گذارند. در مورد شکنجه؛ قطعنامه شماره ۱/۱۹۹۹ مورخ ۶ آوریل و ۱۹۹۹ م کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد درخصوص وضعیت حقوق بشر در سیرالئون، مقرر می‌نماید که: «رژیم صلاحیت جهانی در رابطه با جرایم ارتكابی چه در منازعات مسلحانه بین‌المللی و چه در منازعات مسلحانه داخلی قابل اجرا است، تا آنجا که دولت‌ها نه تنها می‌توانند این صلاحیت را اعمال نمایند، بلکه آنها می‌بایست مرتکبین تخلفات مهم در منازعه مسلحانه داخلی را تحت تعقیب قرار دهند». (کامینگا؛ ۱۳۸۲: ۷۷)

در ارتباط با پذیرش مسئولیت‌های ناشی از نقض این قواعد توسط دولت‌های ناقض، باید عنوان نمود؛ مراجع حقوق بشر که منشور ملل متحد از آن نام برده، عبارتی مبهم و کلی است و مشتمل بر ضوابط قانونی خاصی برای روش اجراء یا محافظت از اجرای این حقوق نیست. از طرفی دیگر صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری در رسیدگی به این امور نیز معطوف به کلیه اختلافاتی است که اصحاب دعوی به آن ارجاع می‌دهند و یا لزوم این ارجاع در منشور ملل متحد یا در قراردادها و مقاله‌نامه‌ها پیش‌بینی شده باشد. همچنین بر اساس بند (۲) ماده (۳۶) اساسنامه دیوان، کشورهای عضو می‌توانند صلاحیت اجباری دیوان را ضمن یک اعلامیه یکجانبه در مقابل

1. Erga Omnes.

2. Obligational and Rights Erga Omnes in International Law, Institut de droit international, Krakow session-fifth commission, Resolution 2005, Article.1.

هر دولتی که همین تعهد را پذیرفته باشد، قبول کنند. بنابراین نقض قواعد ارگامنس که ناشی از اعمال اجبار در روابط بین‌المللی باشد، فی نفسه قابلیت رسیدگی در دیوان بین‌المللی دادگستری را ندارد. دعای ارجاع شده به دیوان که محتوای پرونده حاکی از ادعاء در خصوص نقض قواعد مذکور است به درستی این موضوع را تأیید می‌نماید. نمونه‌ای از این دعاوی در قضیه تیمور شرقی (پرتغال علیه استرالیا) مطرح شد. در این قضیه که پرتغال علیه استرالیا به دلیل نقض تعهدات در قبال حق تعیین سرنوشت مردم تیمور شرقی، نقض تمامیت ارضی و انعقاد قرارداد با کشور اندونزی که با توسل به زور تیمور شرقی را تصرف نموده، اقامه دعوی نمود.

دولت پرتغال معتقد بود به دلیل نقض تعهدات عام‌الشمول (حق تعیین سرنوشت) توسط استرالیا و نقض عدم توسل به زور توسط اندونزی، رضایت طرفین به صلاحیت دیوان شرط نیست. درحالی دیوان در پاسخ به این ادعا اظهار داشت که ویژگی عام‌الشمول بودن یک قاعده و قاعده رضایت به صلاحیت، دو چیز متفاوت هستند و دیوان نمی‌تواند بدون رضایت طرف غایب وارد رسیدگی شود، حتی اگر حق مورد ادعا ویژگی عام‌الشمول داشته باشد.<sup>۱</sup> این نظر به طریقی مشابه در قضیه کنگو علیه رواندا نیز از سوی دیوان بیان گردیده است. در این قضیه جمهوری دموکراتیک کنگو (کنگو کینشاسا) در ۲۳ ژوئن ۱۹۹۹ در دبیرخانه دیوان بین‌المللی دادگستری دادخواستی را علیه جمهوری اوگاندا در ارتباط با "اقدامات تجاوزکارانه نظامی اوگاندا در سرزمین کنگو و نقض فاحش منشور ملل متحد و منشور سازمان اتحادیه افریقا"<sup>۲</sup> به ثبت رساند و در بخش‌هایی از این دادخواست به ماده (۹) کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرم ژنوساید (۱۹۴۸) برای اثبات صلاحیت دیوان استناد نمود، در حالیکه رواندا معتقد بود که این کشور اگرچه عضو کنوانسیون مزبور است اما به ماده (۹) این حق شرط قائل شده است و لذا این ماده در برابر رواندا قابلیت استناد ندارد و در نهایت دیوان نظر رواندا تأیید نمود.<sup>۲</sup>

با این وجود به نظر می‌رسد؛ اقدامات متقابل از مهمترین ابزارهایی است که حقوق بین‌الملل عام برای حمایت از نقض این قواعد در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد و این امر با روح کلی هنجارهای حقوق بشری که اصولاً هنجارهای کنترل قدرت نامیده می‌شوند، منطبق می‌باشد. هنجارهایی که ابتدائاً و بالذات در جهت کنترل قدرت در زمینه نقض حقوق بنیادین انسان وضع شده‌اند. (قاری سید فاطمی؛ ۱۳۸۲: ۳۰) مهمترین ویژگی این اقدامات این است که در انجام آنها از محدودیت‌های متعدد سایر شیوه‌ها خبری نیست. اقدامات متقابل، محدود به واکنش در مقابل تعداد مشخصی از نقض‌های شدید و فاحش یا تعهدات مندرج در معاهده‌ای خاص نیست. از طرفی عضویت اختیاری در معاهده یا سازمان مشخص، پیش شرط فعال شدن این اقدامات نبوده و این ابزار به شکل برابر در اختیار تمامی دولت‌ها قرار دارد. (عبدالهی؛ ۱۳۹۳: ۱۲۹) از جمله این اقدامات "مداخله بشر دوستانه" می‌باشد، به معنای توسل به عملیات نظامی از سوی یک دولت یا گروهی از دول در قلمرو دولت دیگر برای صیانت از جان و آزادی‌های اساسی مردم که دولت‌شان قادر یا مایل به حفاظت از شهروندان خود نیست. گرچه در منشور به این نوع مداخله اشاره‌ای نشده، ولی رویکرد جدید شورای امنیت در دهه نود، یک استثناء سوم بر اصل عدم توسل به زور را در روابط بین‌المللی مطرح نمود. (صادقی؛ ۱۳۹۳: ۱۰۵) البته به نظر می‌رسد این قبیل اقدامات تنها علیه دولت نقض‌کننده تعهدات عام‌الشمول مطرح باشد و نتوان از این ابزارها در خصوص مسئولیت دولت اجبارکننده و حامی نقض این قواعد استفاده کرد. کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در طرحی که با عنوان مسئولیت بین‌المللی دولت موسوم است، ضمن اذعان به این موضوع، مسئولیت بین‌المللی را ناشی از

1. Case Concerning East Timor, 1995: 16.

2. Armed Activities on the Territory of the Congo, 2006: 24-25.

عمل متخلفانه بین‌المللی می‌داند که دارای دو عنصر است. اول؛ قابلیت انتساب به دولت را داشته باشد و دیگری اینکه موجب نقض یک تعهد بین‌المللی شود. (نک: ابراهیم گل؛ ۱۳۹۲: ۳۲) به همین مناسبت کنوانسیون سازمان ملل در مورد شکنجه، اعلام می‌دارد، «هر دولت عضو، هر کس را که "متهم" به ارتکاب شکنجه است و در قلمرو آن دولت یافت می‌شود در صورتی که نخواهد وی را مسترد نماید، می‌بایست در دادگاه‌های داخلی خود محاکمه نماید». حتی دولت‌هایی نیز که به کنوانسیون منع شکنجه نپیوسته‌اند بدون آن که ملزم باشند می‌توانند با استناد به حقوق بین‌الملل عرفی صلاحیت جهانی خود را در رابطه با شکنجه اعمال نمایند. (کامینگا؛ ۱۳۸۲: ۷۷) در مقابل موضع دیگری نیز از طرف کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد که در خصوص وضعیت حقوق بشر در سیرالئون بیان شده، اجازه برخورد با دولت اجبارکننده را به جامعه جهانی می‌دهد. مطابق این نظر: «همه گروه‌ها و نیروها در سیرالئون که در هر منازعه مسلحانه، شامل منازعه مسلحانه‌ای که ویژگی بین‌المللی ندارد، گروگان‌گیری، قتل عمدی، شکنجه، یا رفتار غیرانسانی با افرادی که در درگیری‌ها شرکت فعال نداشته‌اند به عنوان تخلفات مهم حقوق بین‌الملل بشر دوستانه تلقی می‌شود و همه کشورها تعهد دارند که متهمین به ارتکاب این جرایم یا "آمرین به آنها" را تحت تعقیب قرار دهند و این اشخاص را قطع نظر از تابعیت آنان در دادگاه‌های داخلی خود مورد محاکمه قرار دهند». (همان) بنابراین به نظر می‌رسد؛ اساساً در نظام بین‌الملل تاکنون شیوه و ضمانت اجرای خاصی برای حمایت از قواعد عام‌الشمول، به‌ویژه در قبال نقض آنها بواسطه اعمال اجبار دولت‌ها وجود ندارد.

در هر حال عدم تعیین تکلیف ضمانت اجراء و مسئولیت‌های ناشی از نقض قواعد ارگامنس را نباید حمل بر بی‌توجهی جامعه بین‌الملل در این خصوص دانست. چه اینکه قواعدی به مانند؛ حقوق بشر مفهومی فراملی است که وظیفه حراست از آن بر عهده انبای بشر قرار داده شده و اساساً طرفداران حقوق فطری، حقوق انسانی را قواعدی ابدی، فرا زمان و فرامکان و فرا اراده انسان و فرا قانونگذار به شمار می‌آورند. بنابراین برای قانونگذار نقشی در تدوین آنها قائل نیستند. بلکه این نقش را محدود به کشف و اعلام این قواعد می‌دانند. کما اینکه این قواعد از هر طریق دیگر، ولو انعقاد معاهده نیز ظهور و بروز عینی یابند، نباید با ماهیت داد و ستدی و مبادله منافع بین کشورها به آنها توجه شود. زیرا به دلیل ماهیت خاص آنها منعکس‌کننده هنجارها و ارزش‌های ویژه شناخته شده‌ای توسط جامعه بین‌المللی هستند. (قاری سیدفاطمی؛ ۱۳۸۲: ۱۰-۶) به همین دلیل سازمان ملل از سال ۱۹۴۵م در زمینه مربوط به حقوق بشر در مواردی چون؛ «تبعیض نژادی» و «مسئله خودمختاری» و حق مردم در «تعیین سرنوشت» خویش اعمال صلاحیت نموده و علی‌رغم اینکه این مسائل در حیطه صلاحیت ملی دولت‌ها می‌باشد، سازمان از بیم تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، از مرز صلاحیت دولت‌ها عبور نموده و با این نگرش صلاحیت بالقوه خود را محدود به مقررات مندرج در منشور ندانسته است. (صادقی؛ ۱۳۹۳: ۱۰۲) بعلاوه ماده (۹) کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرم ژنوساید مقرر می‌دارد: «اختلافات حاصله میان متعاهدین در خصوص تفسیر و اعمال یا اجرای این کنوانسیون از جمله اختلافات راجع به مسئولیت یک دولت در مورد عمل ژنوساید یا اعمال دیگر مذکور در ماده (۳) به تقاضای یکی از طرفین اختلاف به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع می‌شود.

لذا با توجه به ویژگی‌هایی که در خصوص قواعد عام‌الشمول مطرح است، نقش اجبار در نقض اینگونه قواعد را می‌توان اینگونه ارزیابی کرد که چنانچه هر یک از دولت‌های عضو جامعه بین‌الملل در راستای تأمین اهداف و منافع متصور خود، از طریق اعمال فشار و اجبار بر دولت‌های دیگر و یا نمایندگان آنان شرایطی را ایجاد نمایند که مستلزم نقض این قواعد توسط دولت پذیرنده اجبار باشد، چنین اجباری هیچگونه تأثیری در ماهیت این قواعد ندارد و نقض آنها به هر شکل و میزانی از اهمیت رخ دهد، در هر حال موجب مسئولیت بین‌المللی است.

## ۲- قواعد آمره و مسئولیت ناشی از اعمال اجبار در برابر تابعان حقوق بین‌الملل

در حقوق بین‌الملل در درون عرف دو دسته قاعده با دامنه جهان‌شمول وجود دارد. عرف‌هایی که عدول از آنها از طریق عقد معاهده ممکن است و این عرف‌ها صرفاً الزام‌آورند، و برعکس عرف‌هایی که نمی‌توان از آنها در هیچ وضعیتی عدول کرد و نه فقط الزام‌آورند، بلکه آمره هم هستند. (پیلیت؛ ۱۳۸۴: ۲۳۲) در نظریات حقوق طبیعی متأخر عده‌ای همچون؛ لاترپاخت قواعد آمره<sup>۱</sup> را به موقعیت برتر و امری اقتدار اخلاقی آن می‌دانند و در این چارچوب مفهوم هنجار برتر را ذیل قاعده آمره مطرح می‌نماید. در بینشی منطبق با همین رویکرد مصطفی کامل یاسین، یکی از اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل تنها ضابطه تمیز هنجارهای آمره از غیر آمره را مضمون آن با شاخص «وجدان بین‌المللی» معرفی می‌نماید. برخی دیگر مانند لوئیس هینکین و لوئیس یان نیز منشأ اعتبار هنجارهای آمره را اقتدار ذاتی اخلاقی و عقلانی آن می‌دانند. در سنت فلسفی پوزیتیویسم حقوقی که بحث از سلسله مراتب هنجاری و هنجارهای برتر به میان می‌آید. گروهی که قاعده آمره را در قالب حقوق عرفی، جمعی آن را در چارچوب حقوق معاهدات و در نهایت برخی پوزیتیویست‌ها قاعده آمره را ذیل مفهوم اصل کلی حقوقی ملاحظه نموده‌اند. از منظر سنت فلسفی جامعه‌شناسی حقوقی، نیز که به تأثیر کارایی هنجارها در اداره امور جامعه توجه دارد لذا کارآمدترین هنجارها در این مسیر، بنیادی‌ترین آنها، یعنی هنجار برتر قلمداد می‌شوند. با تمامی این تفاسیل، همراه با بسیاری از اندیشمندان می‌توان ادعا و البته اثبات کرد که: «قواعد آمره در حد قواعد ذاتاً برتر، بر موارد عینی انطباق می‌یابند. (ابراهیم گل، عطار؛ ۱۳۹۸: ۹-۶) با ورود مفهوم قاعده آمره به کنوانسیون حقوق معاهدات (ماده ۵۳) و اعلام بطلان معاهدات معارض، ایده برتری عام قواعد آمره بر قواعد عادی در تمامی حوزه‌ها از مقبولیتی گسترده در نظام حقوق بین‌الملل برخوردار گشت.

«قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام قاعده‌ای است که به وسیله کل جامعه بین‌المللی کشورها<sup>۲</sup> به عنوان قاعده‌های تخلف‌ناپذیر شناخته شده و تنها با یک قاعده بعدی حقوق بین‌الملل عام، با همان ویژگی قابل تعدیل می‌باشد، پذیرفته و مورد شناسایی قرار گرفته است».<sup>۳</sup> بنابر این تعریف قواعد آمره به مانند قواعد عام‌الشمول تحت عنوان قواعد بنیادین، برتر و عام نظام حقوق بین‌الملل شناخته می‌شوند و مشتمل بر تعدادی اصول هستند که در صورت تخلف از چنین قواعدی مسئولیت بین‌المللی متخلف را موجب می‌گردند. (عراقی، سایبانی؛ ۱۳۹۵: ۸۵) ایرادی که بر تعریف وارد است، عام‌الشمول بودن تعهداتی است که از این قواعد ناشی می‌شود و همین مسئله باعث شده تا نسبت این قواعد با تعهداتی که اصطلاحاً ارگامنس خوانده می‌شوند، با ابهام‌هایی روبرو شود. لذا این کنوانسیون علی‌رغم آنکه با تأیید وجود قواعد آمره کوشید، مفهوم نظم عمومی بین‌المللی را وارد قلمرو حقوق معاهدات بین‌المللی نماید، اما معیاری روشن برای تشخیص این قواعد به دست نداد و بحث‌های فراوانی درخصوص حدود و قلمرو قواعد آمره، تعهدات ارگامنس و رابطه و نسبت میان این مفاهیم صورت پذیرد که این تلاش‌ها تاکنون به نتیجه قطعی نرسیده است. (موسوی، خلف‌رضایی؛ ۱۳۹۳: ۳۷۰) نمونه‌هایی نیز که دیوان بین‌المللی دادگستری درخصوص تعهدات در قبال کل جامعه بین‌المللی ذکر کرده، همگی همان چیزهایی است

1. Jus Cogens.

۲. پروفیسور یاسین (Yasseen) رییس کمیته تدوین پیش‌نویس عهدنامه ۱۹۶۹م وین درباره حقوق معاهدات، بیان کرد که شناسایی قواعد آمره از سوی جامعه بین‌المللی به عنوان یک کل الزاماً به معنای شناسایی آنها از سوی تمامی دولت‌ها یا همه اعضای جامعه بین‌المللی نیست، بلکه منظور اکثریتی عمده است که نمایانگر کلیت یا بخش‌های اساسی این جامعه باشند. (موسوی، خلف‌رضایی؛

۱۳۹۳: ۳۷۲)

۳. ماده (۵۳) کنوانسیون.

که در حوزه قواعد آمره نیز مصداق دارد. به هر جهت از مجموع آراء و نظرات اندیشمندان در این راستا و در مقابل مطالبی که دیوان در قضیه‌هایی مانند؛ «دیوار حائل»، «نامیبیا»، «بارسلونا - تراکشن» و ... به عنوان ویژگی‌های قواعد ارگامنس به آنها پرداخته، می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ قواعد آمره معطوف به قلمرو و تقدم برخی تعهدات بنیادین هستند که منفعت حقوقی تمامی دولت‌ها در رعایت تعهدات و ذینفع بودن در تقاضای مسئولیت دولت ناقض آنهاست. حال آنکه تعهدات عام‌الشمول یا ارگامنس ماهیتاً مهمترین ارزش‌ها و ضروریات زیست مسالمت‌آمیز بین‌المللی را دربر دارند. در نهایت آنکه؛ قواعد آمره، قواعد اساسی ناشی از فرآیند حقوق بین‌الملل عرفی هستند که توانایی دولت‌ها را در ایجاد یا تغییر قواعد حقوق بین‌الملل محدود می‌کنند و دولت‌ها را از نقض قواعد بنیادین نظم عمومی بین‌المللی که به طور جدی به نظام حقوقی بین‌الملل آسیب برساند، بازمی‌دارند. در مقابل قواعد ارگامنس که ممکن است هم از طریق فرآیند حقوق بین‌الملل عرفی و هم از طریق معاهده ایجاد و اعمال می‌شوند تا دایره شاکیان احتمالی در برخی وضعیت‌ها از جمله؛ تعهدات ناشی از اصول مربوط به حقوق بنیادین نوع بشر هستند که نه فقط رضایت قراردادی دولت‌ها، بلکه صرف عضویت دولت‌ها در جامعه بین‌المللی مستلزم رعایت آنها بوده و رضایت دولت‌ها در احترام نهادن به آنها امری مسلم فرض می‌شود را توسعه دهند. این وضعیت‌ها جایی است که قواعد سنتی برای تضمین اینکه تمامی قواعد حقوق بین‌الملل قادر به حل مؤثر دعاوی میان دولت‌ها هستند، کفایت نمی‌کنند. (شریفی؛ ۱۳۸۷: ۱۰۴۵)

در این چارچوب مهمترین اصولی که به عنوان قواعد آمره توسط جامعه بین‌المللی پذیرفته و به رسمیت شناخته شده‌اند، به این قرار است: اصل وفای به عهد، اصل حسن نیت، اصل منع توسل به زور و تحریم جنگ، اصل دفاع مشروع، اصل منع کشتار جمعی، اصل منع بردگی، اصل عدم تبعیض نژادی، اصل حق ملت‌ها بر تعیین سرنوشت خود، اصل احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت سرزمینی کشورها. با توجه به ویژگی‌هایی این اصول و هم‌پوشانی معنایی بسیاری از آنها با آنچه که درخصوص تعهدات ارگامنس مطرح است، به نظر می‌رسد مهم‌ترین هدف از اجرای نقض قواعد آمره نیز، همانا حفظ صلح و نظم بین‌المللی است. با وجود چنین هدفی می‌توان گفت: نقض این قواعد هیچ‌گونه مصونیتی برای دولت‌های اجبارکننده و مجبور به همراه ندارد. در مورد کشور مجبور مطابق با ماده (۲۶) طرح مسئولیت بین‌المللی دولت که کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد آن را تدوین کرده است: «هیچ یک از مقررات فصل پنجم این طرح، رافع وصف متخلفانه فعل دولت که مغایر با تعهد ناشی از یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل عام باشد، نخواهد بود». به عبارت دیگر برخلاف روابطی مانند معاهدات بین‌الملل که چنانچه در آن اجبار به حد قوه قاهره برسد و دولت اجبار شده گزینه دیگری جز تسلیم شدن به تهدیدات دولت اجبارکننده نداشته باشد، مسئولیت دولت مجبور در برابر دولت قربانی رفع می‌گردد. دولتی که در اثر تهدید به زور، مرتکب نقض قواعد آمره شود مانند مشارکت به اجبار در تجاوز به کشور دیگر نمی‌تواند به قوه قاهره به عنوان موجب رافع مسئولیت استناد نماید؛ زیرا شرایط رافع جنبه تخلف هیچ‌گونه تخطی از یک قاعده آمره حقوق بین‌الملل را مجاز یا قابل پذیرش نمی‌سازد. بنابراین میزان اجبار یا فشار وارده برای رفع مسئولیت بین‌المللی دولت مرتکب نقض تعهدات آمره تأثیری ندارد.

اما در ارتباط با دولت اجبارکننده ماده (۱۸) همین طرح بیان می‌کند: «دولتی که دولت دیگر را به ارتکاب فعلی مجبور می‌کند، در صورتی که مستقل از اجبار وارده، فعل متخلفانه بین‌المللی ارتکابی دولت تحت اجبار تلقی گردد و دولت اجبارکننده با آگاهی از شرایط فعل متخلفانه به این کار اقدام کند، مسئولیت بین‌المللی دارد». در چنین مواردی مسئولیت دولت اجبارکننده در رابطه با دولت ثالث نه از اجبار او، بلکه ناشی از رفتار متخلفانه دولت

تحت اجبار است. البته چنین اجباری باید به حدی باشد که اراده دولت تحت اجبار را تحت تأثیر قرار دهد. به عبارت دیگر اجبار باید به گونه‌ای باشد که برای آن دولت هیچ راهی به جز پیروی از خواسته‌های دولت اجبارکننده باقی نماند. لذا صرف سخت‌تر شدن اجرای تعهدات دولت مباشر به وسیله اجبار وارده، یا تحت کنترل بودن فعل انجام شده کافی برای انتقال مسئولیت به دولت اجبارکننده نیست. البته لازم نیست که اجبار وارده لزوماً غیرقانونی باشد، بلکه هر اقدامی که اراده دولت مجبور را برای ارتکاب فعل متخلفانه زائل کند، می‌تواند مسئولیت دولت اجبارکننده را برقرار نماید و در چنین شرایطی دولتی که با اجبار موجب نقض تعهدات یک دولت در برابر دولت ثالث شود، مسئول نتایج آن خواهد بود. فارغ از اینکه این دولت خود به تعهد مورد بحث نیز متلزم بوده باشد یا خیر. (ابراهیم‌گل؛ ۱۳۹۲: ۱۶۴-۱۲۵)

در مجموع با توجه به ویژگی‌های قواعد آمره، باید دید که ساز و کار برخورد با ناقضان آن در عرصه بین‌المللی، چیست؟ به نظر واکنش جامعه جهانی در قبال نقض قواعد آمره توسط کشورها (به هر صورت، ولو از طریق اجبار دولت ثالث) در قالب دو عنصر برهم‌زننده نظم مذکور قابل ارزیابی است.

دسته اول؛ نقض مقررات بین‌المللی که در زمره قواعد آمره محسوب می‌شوند. در این گونه موارد رویه‌های موجود عمدتاً نشان‌دهنده اجماع دولت‌ها بر اتخاذ تمهیدات مقتضی جهت حل و فصل دیپلماتیک موضوع می‌باشد. امروزه تمامی کشورهای جهان بطور علنی و یا ضمنی به این نکته معترف و متعهداند که هرگونه توافق و یا معاهده دو یا چندجانبه‌ای که بین دولت‌ها منعقد شود و در تضاد با قواعد آمره بین‌المللی باشد، از اعتبار ساقط و غیرقابل استناد است. به نظر می‌رسد سرآغاز این موفقیت به یکی از اقداماتی که در کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه انجام شد، یعنی تهیه و تنظیم عهدنامه‌ای در زمینه حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، باز می‌گردد. به موجب ماده (۱) این عهدنامه: «طرفین متعاهد به منظور جلوگیری از توسل به زور در مناسبات میان کشورها، حتی‌المقدور کلیه مساعی خود را مصروف تأمین فیصله مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی خواهند نمود». اقدامی که باعث شد امروزه اصل منع توسل به زور در روابط بین‌الملل، در کنار قاعده الزام به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی به عنوان مکمل یکدیگر قرار بگیرند. نکته‌ای که در جای خود بزرگترین موفقیت را در راستای فراگیر شدن قواعد آمره در حقوق بین‌الملل به همراه داشته است.

در کنار روش‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات،<sup>۱</sup> ارجاع موضوع اختلاف به مراجع ذیصلاح بین‌المللی روش دیگری برای تضمین اجرای قواعد آمره است. در حقوق معاهدات بویژه مادیتین (۵۳) و (۶۴) کنوانسیون وین که بارزترین تجلی گاه قواعد آمره در حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود، صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری در رسیدگی به اختلافات ناشی از این قواعد پیش‌بینی شده و هریک از طرفین اختلاف می‌توانند در صورت عدم حصول سازش، طی دادخواستی از دیوان درخواست رسیدگی کنند. همچنین بند (۲) ماده (۳۶) اساسنامه دیوان اختلافات ناشی از واقعیت هر امری که در صورت ثبوت، نقض یک تعهد بین‌المللی محسوب می‌گردد را در صلاحیت این مرجع قرار داده است. رای سال ۲۰۱۲ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «مصونیت صلاحیتی دولت» که توجه به اصل احترام به حاکمیت دولت‌ها دارد، نمونه دیگری از لزوم اعمال این صلاحیت است. در این قضیه هر چند دیوان دولت آلمان را کماکان در برابر محاکم دولت‌های خارجی از جمله ایتالیا از مصونیت برخوردار دانسته و در تعارض میان احترام به حاکمیت برابر دولت‌ها و ترجیح پاسداری از حقوق بشری عادلانه از جمله حق دسترسی به عدالت و جبران خسارات، به سود حاکمیت رای داده، اما با اذعان به این



واقعیت که آلمان مرتکب نقض قواعد آمره شده، بر این نکته تأکید دارد که قواعد آمره جنبه ماهوی دارند و حوزه این دو دسته از قواعد با یکدیگر متفاوت است. علاوه بر آن دیوان در ادامه بیان می‌کند مصونیت قاعده‌ای شکلی است که مانع اعمال صلاحیت دادگاه یک کشور علیه کشور دیگر می‌شود، در حقوق بین‌الملل نشانی از این قاعده وجود ندارد که بهره‌مندی از مصونیت در نظام حقوق بین‌الملل وابسته به ابزارهای جایگزین موثر برای جبران خسارت باشد. (عزیزی؛ ۱۳۹۲: ۱۶۵-۱۶۴ - ۱۴۹) از مفاد این رأی چنین برمی‌آید که در نقض قواعد آمره، موجهی برای اعمال صلاحیت دادگاه‌های داخلی کشورها نبوده و این قبیل موارد علی‌الاصول می‌بایست از طریق قواعد و مراجع بین‌المللی حل و فصل گردند. اما اینکه ضمانت اجرای آراء صادره در این خصوص از چه جایگاهی در نظام بین‌الملل برخوردارند، موضوع محل بحث است. حقیقت آن است که این ضمانت اجراء خود اجباری دیگر از جنس عامل ناقض قواعد آمره است که این بار با عبور از سد حاکمیت دولت‌ها قرار است آنها را به پایبندی اجرای قواعد آمره ملزم کند، پس باید از قدرت اجرایی مستحکم‌تر نسبت به اجبار اولیه برخوردار باشد. اما در وای عمل اینگونه به نظر نمی‌رسد. زیرا در صورت عدم اجرای اختیاری آرای مذکور توسط طرفین اختلاف، مسئولیت اجراء به موجب بند (۲) ماده (۹۴) منشور ملل متحد برعهده شورای امنیت گذارده شده، که در اینصورت برداشت مفهومی اختلاف در منشور ملل و تقسیم آن را از نظر اهمیت به دو دسته؛ تهدیدات صرفاً ساده و یا اختلافاتی که بطور جدی صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره می‌اندازد، از یک‌سو و ماهیت حقوقی آراء دیوان‌های داوری و یا دیوان بین‌المللی دادگستری که علی‌الاصول طرح اختلافات صرفاً ساده مرتبط با صلح و امنیت بین‌المللی را در این مراجع ایجاد می‌کند از سوی دیگر، موجب شده تا اقدام شورا در رابطه با اجرای آرای یادشده، صرفاً به دادن توصیه محدود گردد!!!<sup>۱</sup> کمااینکه در فرض طرح اختلافات نوع دوم در این مراجع نیز، اولاً؛ به دلیل آنکه در روبه عملی اجرای آراء مذکور کمتر به شورا توسل شده، لذا معیار دقیق و قابل اتکایی درخصوص مبادرت شورا به انجام اقدامات جدی به منظور اجرای این قبیل آراء در دسترس نیست و ثانیاً؛ در روبه موجودی مانند قضیه نیکاراگوئه علیه آمریکا نیز، هنگامی که رأی دیوان علیه آمریکا صادر گردید و موضوع اجرای این حکم با امتناع آمریکا توسط نیکاراگوئه در شورای امنیت مطرح شد، رأی منفی آمریکا مانع از پذیرش قطعنامه شورا در این زمینه گردید. با این وجود برای حل این چالش حال حاضر نظام بین‌الملل چاره‌ای جز آن نیست که در بازگشت به حالت اول، شیوه خودیاری دولت‌ها در اجرای آرای مراجع مورد بحث را باید مؤثرترین روش و در کنار آن شیوه‌های؛ پذیرش صلاحیت دیوان، فشار بین‌المللی و مراجعه به نظام داخلی کشورها - که دیوان آن را توصیه نمی‌کند - را از دیگر عوامل موجب اجرای این آراء به حساب آورد. دسته دوم؛ جرایم و جنایات بین‌المللی هستند. نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و تجاوز از جمله این جرایم است. در این‌گونه موارد نیز صلاحیت برخورد با هنجارشکنان در عرصه بین‌المللی را باید علی‌الاصول و ابتدأً از آن دولت‌ها دانست. البته با توجه به اینکه اثر برجای مانده از این قبیل جرایم به مراتب شدیدتر از دسته اختلافات دسته اول است. لذا اولاً؛ اقدامات دولت‌ها در این رابطه برخلاف حالت قبل، متقابل و از جنس تجاوزات صورت گرفته است. چه اینکه اساساً در حقوق بین‌الملل اقدامات تلافی جویانه در مقابل رفتارهای خلاف قانون و ناقض تعهد، مجاز قلمداد شده است. ثانیاً؛ اختیار دولت‌ها برای انجام اقدامات متقابل را نباید کاملاً مطلق به حساب آورد. چه اینکه مطابق رویه‌هایی مانند؛ نظر کمیسیون

۱. با نگاهی به منشور ملل متحد درخصوص اختلافات بین‌المللی، چنانچه اختلاف صرفاً تهدید ساده صلح و امنیت بین‌المللی باشد، در این صورت شورا فقط به دادن توصیه اکتفاء می‌کند. (مواد ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸ منشور) اما چنانچه اختلافات بطور جدی صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیناندازد، شورا فقط به دادن توصیه اکتفاء نمی‌کند، بلکه دستور صادر می‌نماید. (فصل هفتم منشور، مواد ۳۹ تا ۴۳) برای اطلاع بیشتر در این زمینه بنگرید به: (ضیایی بیگدلی؛ ۱۳۹۳: ۴۶۱).

حقوق بین‌الملل، دولت تهدید شده به تجاوز می‌تواند به هر گونه اقدام پیشگیرانه به غیر از توسل به زور شامل رجوع به شورای امنیت و سازمان‌های منطقه‌ای، متوسل شود. (ILC Yearbook, 1989:68) دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضایای مختلف نظیر؛ قضیه کنگو علیه اوگاندا و نیکاراگوئه با توجه به بند (۴) ماده (۲) منشور ملل متحد اعلام می‌دارد که دولت‌ها در روابط بین‌الملل باید از تهدید یا استفاده از زور علیه استقلال، حاکمیت ارضی و سیاسی دولت دیگر اجتناب ورزند. دلیل این امر به حمایت از حقوق بنیادین بشر و تعهداتی با ماهیت بشر دوستانه باز می‌گردد، به عبارت دیگر در چارچوب بحث حاضر اقدامات متقابل نمی‌تواند باعث نقض قلمرو مربوط به قواعد آمره و یا ارگامنس از جنس تعهدات مذکور گردد.

در این رابطه دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در قضیه تادیچ (۲ اکتبر ۱۹۹۵) مجدداً با استناد به قطعنامه‌های ۲۴۴۴ (۱۹۶۸) و ۲۶۷۵ (۱۹۷۰) مجمع عمومی سازمان ملل متحد و تأکید بر اینکه اصول حقوق بین‌الملل عرفی راجع به حمایت از جمعیت‌های غیرنظامی و اموال آنها در چارچوب هر نوع مخاصمه که باشد، بر وجود اصل ممنوعیت اقدامات تلافی جویانه در این رابطه دلالت دارد، اینگونه اقدامات را در زمره ممنوعیت‌های مطلق و غیرقابل تعلیق بین‌المللی دانسته است. (زر نشان؛ ۱۳۹۳: ۳۴۳) اما متأسفانه امروزه به رغم نامشروع ساختن اقدامات مقابله به مثل مسلحانه، اینگونه اقدامات کمابیش معمول است و در مجموع علی‌رغم محکومیت این قبیل اقدامات در حقوق بین‌الملل، نمی‌توان پذیرفت که رویه بین‌المللی کشورها به این ممنوعیت تن داده باشد، زیرا هیچ کشوری حاضر نیست در مواجهه با تهدید یا نابودی منافع حیاتی‌اش از سوی دیگر صرفاً به قواعد حقوقی فاقد ضمانت اجرای مؤثر و فوری بسنده نماید و یا با مراجعه و اعلام شکایت نزد مراجع بین‌المللی در انتظار اتخاذ تصمیم لازم‌الاجرای آنها باشد. چه اینکه راهکارهایی این چنین نیز که به نظر بهترین روش مقابله با جنایات و جرایم بین‌المللی می‌باشد، خود با چالش‌های متعدد روبرو است.

به عنوان مثال علی‌رغم آنکه اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت دیوان درخصوص این اقدامات را محدود به "سنگین‌ترین جنایاتی" دانسته که به کل جامعه بین‌المللی لطمه می‌زند.<sup>۱</sup> و در این رابطه دادگاه بین‌المللی نورمبرگ بیان می‌دارد: «جرایم علیه حقوق بین‌الملل به وسیله انسان‌ها و نه موجوداتی انتزاعی به نام دولت، ارتکاب می‌یابد و فقط با مجازات افراد مرتکب چنین جرایمی است که مقررات حقوق بین‌الملل می‌تواند اجراء شود». اما ماده ۱۹/۲ طرح مواد حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، با بیان دسته‌بندی دیگری از این قبیل اعمال غیرقانونی، از آنها به عنوان "جنایات منتسب به دولت‌ها" نام برده شده است.<sup>۲</sup> از طرفی دیگر هر چند مفاد اساسنامه دیوان جنایات علیه صلح، مانند تجاوز را داخل در صلاحیت رسیدگی دیوان می‌داند، اما با توجه به منوط شدن موضوع به اصلاح اساسنامه دیوان و به رغم آنکه ماده (۱۹) طرح مواد راجع به مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، از طرح نهایی آن حذف گردید. آن قسمت از مقررات اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی که مربوط به جرم تجاوز است، فعلاً قابلیت اجرا ندارد. اما مسلماً امروز طبق حقوق بین‌الملل عرفی، عمل تجاوز یک جنایت بین‌المللی و نقض قاعده آمره بین‌المللی اصل عدم تجاوز است. این وضعیت به طریقی دیگر در خصوص جنایات علیه بشریت نیز موجود است. زیرا که اساسنامه دیوان بدون ارایه هیچ‌گونه تعریفی از این جرم و بسنده نمودن به بیان مصادیق آن، رسیدگی به این جرم در صلاحیت دیوان قرار داده است.

۱. نک: ماده (۵) اساسنامه.

۲. در مورد این دسته از جنایات، با توجه به ضابطه مورد نظر یعنی منفعت عالی جامعه بین‌المللی که اهمیت خاص اصولی که نقض آنها جنایت محسوب می‌شود. لذا رسیدگی به این موارد را بطور کلی باید در صلاحیت دیوان دانست. (نک: پیلیت؛ ۱۳۸۴: ۲۳۸)

در هر حال با توجه به اهمیت جلوگیری از وقوع این جرایم و یا لزوم اقدام فوری علیه انجام آنها در سطح جامعه بین‌الملل باید به این مطلب اذعان نمود، علی‌رغم آنکه اعمال صلاحیت ماهوی این نهاد کیفری بین‌المللی به بررسی شدیدترین جرایم بین‌المللی محدود گردیده، اما زمانی یک اقدام خاص در زمره مصادیق جرایم عمده بین‌المللی مصرح در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی ننگند. آنگاه مطابق اساسنامه صلاحیت شناسایی یک اقدام به عنوان نقض قواعد آمره، به‌طور صریح به شورای امنیت سازمان ملل متحد واگذار گردیده و در این صورت شورا می‌تواند محاکمه و مجازات عاملان را به دیوان کیفری بین‌المللی احاله نماید. ناگفته پیداست که در صورت ارجاع قضیه به دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت جهانی کشورها در محاکمه و مجازات مجرمان، مادامی محاکمه در دیوان یادشده تداوم دارد، ساقط می‌گردد. (موسوی میرکلائی؛ ۱۳۹۲: ۱۷۸)

در نهایت خاستگاه مورد نظر از این قبیل جرایم و جنایات بین‌المللی جز آن نیست که دولت‌ها نه تنها خود مکلف و متعهد به رعایت این قواعد (راهکارها و ضمانت اجراها) هستند، بلکه بنا به اهمیت این سلسله قواعد، هر دولتی حق دارد اجرای این قواعد را از دیگر دولت‌ها مطالبه نموده و در صورت عدم ایفای آنها از جانب دولت دیگر، ضمانت اجراها و راهکارهای مناسب را حسب مورد در مقابل دولت ناقض تعهد بکار گیرد. (همان: ۱۸۱) لذا صلاحیت جهانی دولت‌ها در برخورد با نقض قواعد آمره، به عنوان آخرین راه حل ممکن مطرح است. وفق تصریحات اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت جهانی دولت‌ها به این معنا است که محاکم ملی یک کشور بدون هیچ عنصر ارتباطی اعم از؛ قلمرو، تابعیت یا منفعت دولت با جرم ارتكابی، اقدام به اعمال صلاحیت در محاکمه و مجازات مرتکبین جرایم عمده بین‌المللی نمایند. بنابراین مفهوم صلاحیت جهانی عبارت است از این که محاکم ملی، یک اصل استثنایی را به دلیل فقدان وجود یک مرجع بین‌المللی و به عبارت صحیح‌تر، به جانشینی آن، با هدف حفظ نظم عمومی بین‌المللی و صلح و امنیت جامعه بشری اعمال نمایند. البته به نظر می‌رسد در اعمال این قبیل صلاحیت‌ها باید قائل به برخی استثنائات نیز بود. رأی مورخ ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ دیوان در قضیه جمهوری دموکراتیک کنگو علیه بلژیک، یکی از این استثنائات را نشان داده است. در این رای که در ارتباط با صلاحیت دادگاه‌های داخلی بلژیک برای رسیدگی به ارتكاب جنایات جنگی یا جنایات علیه بشریت توسط وزیر امور خارجه کنگو صادر شده، دیوان اظهار می‌دارد: «که به دقت رویه کشورها، را بررسی کرده و نتوانسته از این رویه وجود هیچ‌گونه استثنایی را طبق حقوق بین‌الملل عرفی به قاعده اعطاء کننده مصونیت از صلاحیت کیفری و تعرض ناپذیری به وزیران امور خارجه در حال خدمت، در مواردی که مظنون به ارتكاب جنایات جنگی یا جنایات علیه بشریت هستند، استنباط نماید. در ادامه دیوان اظهار می‌دارد هیچ کدام از تصمیمات دادگاه‌های نظامی بین‌المللی نورنبرگ و توکیو یا دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق که توسط بلژیک مورد استناد قرار گرفته‌اند به مسأله مصونیت‌های وزیران امور خارجه در حال خدمت در برابر دادگاه‌های ملی در مواردی که متهم به ارتكاب جنایات جنگی یا جنایات علیه بشریت هستند، نمی‌پردازند. سرانجام، دیوان این نتیجه را می‌گیرد که بلژیک با صدور و انتشار بین‌المللی قرار بازداشت مورخ ۱۱ آوریل ۲۰۰۰ علیه آقای پرودیا در برابر جمهوری دموکراتیک کنگو، مرتکب نقض قاعده حقوق بین‌الملل عرفی در مورد غیر قابل تعرض بودن مطلق و مصونیت وزیران امور خارجه در حال خدمت از رسیدگی کیفری شده و با چنین اقدامی اصل برابری حاکمیت کشورها را نقض کرده است»<sup>۱</sup>. در هر حال جمع میان این استثنائات و اعمال صلاحیت‌های یادشده این نکته را خاطر نشان

1. I.C.J Reports, 2002 (Democratic Republic of Congo V. Belgium) Para.22-23.

می‌کند که اعمال این نوع صلاحیت‌ها می‌تواند مخاطراتی را نیز برای جامعه بین‌الملل به همراه داشته باشد. زیرا آنچه عملی شدن تضمین مورد بحث را در معرض مخاطره قرار می‌دهد، توسل ابزاری و متأثر از منافع سیاسی به راهکارها و ضمانت اجراهای مزبور است؛ به این صورت که دولت متعهد به قاعده آمره، چنانچه منافع‌اش ایجاب نماید، قاعده را رعایت و در مقابل نقض قاعده اولیه واکنش نشان می‌دهد و در غیر این صورت تعهد به تضمین قاعده را به سکوت واگذار نماید.

### ۳. اثر اجبار و مسئولیت ناشی از آن در معاهدات بین‌المللی

ضمانت‌های اجرایی ناشی از اعمال اجبار صرفاً در حوزه حقوق مسئولیت نظام بین‌الملل مطرح نمی‌باشد، بلکه گسترش این مسئولیت‌ها در زمینه‌های مختلف، از جمله دستاوردهای تحول و توسعه حقوق بین‌الملل است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه رسیدگی به اختلافات ناشی از پروژه گابچیکو ناگیماروس میان دو کشور چکسلواکی و مجارستان، برای نخستین بار اصل مهمی از حقوق مسئولیت بین‌المللی را مورد تصریح قرار داد که بعدها به ماده (۱۲) طرح مسئولیت بین‌المللی دولت که کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد آن را تدوین نموده (۲۰۰۱) تبدیل شد. بر این اساس، هنگامی که یک دولت مرتکب عمل متخلفانه بین‌المللی - به مانند اجبار مورد بحث - می‌شود، فارغ از منشأ یا ماهیت آن تعهد، مسئولیت بین‌المللی آن دولت ایجاد می‌گردد.<sup>۱</sup> نمونه‌ای از این تعهدات مربوط به حقوق معاهدات است. دیوان در این قضیه ضمن تأکید بر لزوم تفکیک میان فعل متخلفانه بین‌المللی و اقدامات مقدماتی در حوزه حقوق مسئولیت، به مفاهیمی چون جانشینی در معاهدات، تغییر اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده و ممکن نبودن اجرای معاهده در حوزه حقوق معاهدات نیز پرداخته و با ارائه تفاسیری محدود از مواردی همچون؛ قابل اجرا نبودن موضوع معاهده، تغییر اوضاع و احوال زمان انعقاد معاهده و نقض طرف معاهده به عنوان مبنایی برای پایان معاهده، بر اجرای اصل وفای به عهد و ادامه تعهدات معاهداتی دولت‌ها اصرار ورزیده است. عواملی که می‌توانند زمینه‌ساز ایجاد مسئولیت در این حوزه باشند. (بذرا؛ ۱۳۹۶: ۲۰۵-۱۸۳)

در هر حال تعریف معاهدات از دو دیدگاه عرف بین‌الملل و معاهده وین راجع به حقوق معاهدات مصوب ۱۹۶۹م قابل بررسی است. از دیدگاه عرف بین‌الملل معاهده عبارت است از؛ هرگونه توافق منعقد میان تابعان حقوق بین‌الملل به منظور حصول آثار حقوقی معین طبق مقررات حقوق بین‌الملل. (ضیایی بیگدلی؛ ۱۳۸۴: ۹۰) همچنین معاهده عملی حقوقی دانسته شده که از اراده آزاد دولت‌ها به منظور تحقق اهدافی مشترک ایجاد می‌گردد. (فلسفی؛ ۱۳۹۱: ۱۸۴) در تعریفی که قسمت (الف) بند (۱) ماده (۲) معاهده وین راجع به حقوق معاهدات، به عمل آورده؛ معاهده را توافق بین‌المللی دانسته که میان کشورها به صورت کتبی منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل باشد، اعم از اینکه؛ در سندی واحد یا در دو یا چند سند مرتبط به هم آمده باشد، قطع نظر از عنوان خاص آن. اهمیت معاهدات در حقوق بین‌الملل تا آنجا است که برخی معاهدات خالق قواعد جدیدی هستند که هر چند در بادی امر صرفاً طرفین را ملزم می‌کند، اما این قواعد می‌توانند کانون خلق قواعد عرفی آینده باشند. در این صورت آنچه اتفاق می‌افتد؛ رویه عامی است که به منزله حقوق پذیرفته شده و از نقطه نظر منشاء شکل‌گیری دیگر

→ حسین، سیدمحمد، (۱۳۹۳)، «رضایی بودن صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری: چالش‌ها و محدودیت‌ها»، فصلنامه علمی مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۲۰.

- خالقی، علی، (۱۳۹۴)، «بلاژیک و پایان ده سال رویای صلاحیت جهانی در جرایم بین‌المللی»، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۶

1. (Gabcikovo-Nagymaros Project, Hungary v. Slovakia, I.C.J. Reports 1997).

هیچ ارتباطی با معاهده ندارد. یعنی دو قاعده مجزاء منبعث از دو منبع مستقل. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای مربوط به فلات قاره دریای شمال این امر را اینگونه تصدیق می‌کند: «یک مقرر معاهده‌ای قاعده‌ای را ایجاد کرده که در عین حالیکه اساساً معاهداتی و قراردادی است، وارد قلمرو حقوق بین‌الملل عام گردیده و اکنون از رهگذر اعتقاد حقوقی دولت‌های جهان در همین حد مورد پذیرش قرار گرفته است؛ چندان که حتی برای دولت‌های غیرعضو نیز که قصد پیوستن به معاهده را ندارند، الزام‌آور می‌باشد».

نکته قابل تأمل اینکه در روند رویه‌سازی قواعد عرفی، نفوذ بیشتر برخی دولت‌های عمدتاً قدرتمند به هیچ وجه به معنای حضور انحصاری آنها در این عرصه نیست و هیچ قاعده الزام‌آوری نیز که این حضور را الزامی بداند وجود ندارد.<sup>۱</sup> به عبارت بهتر معاهدات بین‌المللی عرصه‌ای است که در آن برخلاف دو دسته دیگر قواعد بحث شده، وجود قدرت در روند شکل‌گیری شرایط و قواعد ناشی از یک معاهده به نحو چشم‌گیرتری می‌تواند از پائین به بالا شکل گیرد. ویژگی که می‌تواند به عامل مهمی در تحت تأثیر قرار دادن منافع خاص دولت‌های قدرتمند تبدیل شود. تا آن حد که ابراز نگرانی و حساسیت دولت‌های مذکور را نسبت به طراحی و توسعه حقوق بین‌الملل از طریق معاهدات برانگیزد و باعث تشویق، ترغیب و یا حتی منع و اجبار دولت‌های شرکت‌کننده در شکل‌گیری معاهدات به منظور هم‌راستایی اهداف معاهده با منافع دولت‌های قدرتمند می‌شود. و این خود به دشواری برخورد با روابط اقتداری زورمدارانه در نظام بین‌الملل می‌افزاید. چه اینکه بسیاری از اعمال نفوذهای اجبارها در عرصه معاهدات بین‌المللی به شکل نامحسوس‌تری نسبت به اعمال موجد اجبار در دو دسته قواعد یادشده به اجراء گذارده می‌شوند.

اما چگونه می‌توان اثر اجبار در معاهدات بین‌المللی را مورد شناسایی قرار داد و در این زمینه چه ضمانت اجرایی در حقوق بین‌الملل وجود دارد؟ باید گفت که وضعیت معاهدات از حیث شروط اصلی تشکیل‌دهنده آن، شباهت نسبتاً زیادی با شرایط عقود و قراردادها در نظام داخلی بسیاری از کشورها دارد. لذا در این نظام نیز علی‌رغم پیچیدگی روند تنظیم و التزام کشورها در مقابل یک معاهده، شیوه ابراز اراده دولت‌ها در پیوستن به انواع معاهدات بین‌المللی مقید به وصف خاصی نیست. مطابق ماده (۱۱) عهدنامه وین ... رضایت دولت به التزام در قبال یک معاهده، با امضاء، مبادله اسناد معاهده، تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق یا هر وسیله دیگری که بر سر آن توافق شده باشد ابراز می‌گردد. از طرفی آثار مخدوش بودن این اراده باعث می‌شود تا معدودی از موجبات بطلان، به بطلان نسبی معاهده و در مقابل بسیاری دیگر به بطلان مطلق معاهدات منتهی شوند، اعم از اینکه در این باره ادعایی مطرح شده یا نشده باشد. طبیعی است که معاهده مطلقاً باطل، قابل تنفیذ و تأیید مجدد نیست و نمی‌تواند هیچ گونه اثر حقوقی داشته باشد. حتی تفکیک‌پذیری چنین معاهداتی نیز پذیرفته نیست. (ضیائی‌بیگدلی؛ ۱۳۸۴: ۲۰۳)

وضعیت حقوقی اجبار به عنوان یکی از دلایل بطلان معاهدات در نظام بین‌الملل اینگونه است. تا اوایل قرن بیستم قاعده اعمال شده در مورد معاهدات مفروض بودن «رضایت» نمایندگان دولت شرکت‌کننده در معاهده بود، حتی اگر این رضایت از طریق تهدید یا استفاده از زور علیه نماینده دولت به دست می‌آمد. اما با ظهور ممنوعیت تهدید به استفاده از زور، نظریه‌های متفاوتی درخصوص نتایج حاصل از چنین اجباری مطرح و بحث‌های فراوانی را طی سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶ به همراه داشت، تا در نهایت در جریان ارائه پیش نویس ILC در سال ۱۹۶۶ که دربرگیرنده ماهیت امروزی ماده (۵۱) بود، در وین سه پیشنهاد اصلاحی برای این مسئله مطرح شود که به دولت آسیب‌دیده (از اجبار) این اجازه را می‌داد تا لغو یا ابقای چنین معاهده‌ای را اعلام نماید. سرانجام پس از بحث‌ها و

۱. برای مطالعه بیشتر درخصوص چگونگی شکل‌گیری قواعد عرفی در حقوق بین‌الملل بنگرید به:

- زرشنان، شهرام، (۱۳۹۳)، شکل‌گیری و شناسایی حقوق بین‌الملل عرفی، چاپ دوم، تهران، ناشر: انتشارات گنج دانش.

پرسش‌های متنوع در این راستا، هر سه پیشنهاد اصلاحی رد و طرح ILC تنها با تغییرات جزئی با کسب ۹۳ رای مثبت در برابر هیچ رأی مخالف و ۴ رای ممتنع تصویب و منجر گردید که اثر چنین اجباری، بطلان ذاتی معاهده به جای قابلیت ابطال آن عنوان شود. (E.Villiger, 2009: 629). لذا در صورت وقوع چنین اجباری دولت حق دارد تا ادعای «عدم اعتبار» معاهده را مطرح نماید.

نکته‌ای که در ارتباط با ضمانت اجرای یادشده مطرح است، اینکه؛ مواردی از اجبار که در کنوانسیون وین تحت عنوان اعمال فشار یا اجبار علیه نماینده دولت و دیگری اعمال فشار علیه خود دولت<sup>۲</sup> مشخص گردیده، هر چند واجد خصوصیات مشترکی هستند، مع‌ذکاب اینها دارای وسعت شمول واحدی نیستند و الزاماً نتایج یکسانی ندارند. در خصوص اجبار نماینده دولت‌ها، کنوانسیون چنین بیان می‌دارد: «اگر اعلام رضایت یک کشور به التزام در قبال یک معاهده بر اثر اجبار نماینده آن کشور از طریق اقدامات یا تهدیدات علیه او تحصیل شده باشد دارای هیچگونه اثر حقوقی نیست». هر چند درک شخصیت دوگانه نماینده دولت ۱- به عنوان یک فرد ۲- به عنوان نماینده ارگان دولتی، در این ماده تا اندازه‌ای دشوار است. اما از توضیحات ذیل ماده چنین برمی‌آید که بین اجبار وارده و بیان رضایت یک رابطه سببی برقرار گردیده، بگونه‌ای که نماینده دولت را مجبور به امضا یا تصویب معاهده‌ای نماید که در صورت عدم وجود اجبار، هرگز حاضر به انجام چنین کاری (پذیرش معاهده) نمی‌شد. کیفیت چنین اجباری یا اعمال زوری، از طریق اعمال و تهدیداتی شامل؛ نیروی فیزیکی یا انواع مختلفی از فشارهای روانی (از جمله باج‌خواهی) علیه نماینده یک دولت یا افراد نزدیک به وی (مثل اعضای خانواده‌اش) رخ می‌دهد. اعمالی در بردارنده نوعی ترس است که به عامل انگیزشی واری انجام یک معاهده تبدیل می‌شود (به عبارت دیگر نفع شخصی در مقابل فساد قرار می‌گیرد). پس مفاهیمی همچون؛ ترغیب، نفوذ، توافق یا مشاوره نمی‌توانند در برگیرنده اجبار باشند، مگر آنکه در حدی اعمال گردند که فشار قابل ملاحظه یا غیرضروری را (نسبت به شخص) در پی داشته باشند. مع‌الوصف؛ هنگامیکه اعمال نماینده دولت نه به عنوان نماینده یک ارگان دولتی، بلکه به عنوان یک فرد خصوصی تحت الشعاع اجبار قرار گیرد (به عنوان مثال رضایت وی به انعقاد معاهده جهت اهداف شخصی او) دیگر نمی‌توان آن دولت را دارای قصد و اراده جهت انعقاد معاهده تلقی نمود. بنابراین اجبار اراده‌ای را مخدوش می‌نماید که قرار است نماینده دولت آن اراده را از سوی دولتش بیان نماید. (E.Villiger, 2009: 633)

پس مشاهده می‌شود برخلاف نظام‌های داخلی که شرط عدم رضایت و ضمانت اجرای آن را اساساً برای حفظ منافع خصوصی افراد در نظر می‌گیرند، ماده (۵۱) کنوانسیون، این شرط را در کارکردی برابر، برای حفظ منافع عمومی جامعه بین‌الملل از طریق منع اعمال یا تهدیدات اجباری علیه نماینده دولت بکار برده است. به هر حال باید ثابت گردد که تطمیع انجام گرفته و نیز ثابت شود که تطمیع متناسب به عمل مستقیم یا غیرمستقیم دولت مذاکره کننده بوده و در ایجاد تعهدات آن دولت نقشی تعیین کننده داشته است. چنین اجباری علیه نماینده یا علیه خود دولت، فاقد هرگونه اثر قانونی بوده و از طرف هر دولتی قابل استناد است و نمی‌توان چنین بطلانی را از طریق رضای مؤخر بی‌اثر نمود. (فقیه حبیبی، سامیار؛ ۱۳۹۴: ۳۹-۳۸-۳۶) البته درخصوص معاهدات چندجانبه، صرفاً رضایت اعلام شده توسط دولتی که از طریق اعمال اجبار بر نماینده اش تحصیل شده، بی اعتبار است، لذا شرایط سایر دولتهای طرف قرارداد بدون تغییر باقی می‌ماند. (ماده ۶۹ کنوانسیون، 4N.21) با در نظر گرفتن چنین آثار مهمی از اجبار، ماده (۵۱) ضمانت اجرای اعمال آن را بطلان ذاتی یا مطلق (معاهده) در نظر گرفته است.

۱. (ماده ۵۱).

۲. (ماده ۵۲).

در ارتباط با اجبار علیه دولت‌ها، کنوانسیون وین بیان می‌دارد: «معاهده‌ای که انعقاد آن به وسیلهٔ تحدید یا اعمال زور برخلاف اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور ملل متحد تحصیل شده باشد، باطل خواهد بود». و از سوی دیگر اجبار را به عنوان ناقض اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور سازمان ملل متحد به ویژه مقررات مربوط به تهدید یا استفاده از نیروی فیزیکی - خصوصاً نیروی نظامی - بین دولت‌ها تعریف می‌کند. لذا این ماده یک حالت خاص را که یک مفهوم کلی‌تر و کاملاً خارج از حیطه قراردادهای می‌باشد، از طریق حقوق قراردادهای بیان می‌کند و آن اصل منع توصل به زور در روابط بین‌المللی دولت‌ها است که خود جزو قواعد آمره بین‌المللی به شمار می‌رود. ممنوعیتی که نباید فقط بر روابط قراردادی دولت‌ها حاکم باشد، بلکه باید بر تمامی رفتارهای بین‌المللی آنها حاکم باشد. در واقع کنوانسیون وین با اختصاص این ماده و دو ماده (۵۳)، (۶۴) رابطه موجود بین قواعد آمره و اعتبار قراردادهای را از طریق مکانیسم علل بطلان معاهدات، به وجود آورده است. (فقیه‌حیبی، سامیار؛ ۱۳۹۴: ۴۱)

نکته مهم توجه به علتی است که این رابطه را برقرار می‌نماید. همانگونه که عنوان شد قواعد آمره‌ای مانند اصل مذکور را نمی‌توان در نظام بین‌المللی مورد اعتراض قرار داد. به عبارت دیگر امروزه هیچ تهدید به زوری حتی اتمام حجتی که مطابق با کنوانسیون سوم لاهه صادر شده باشد قانونی نخواهد بود مگر آنکه با مقررات عرفی و منشور ملل متحد در مورد حقوق توسل به زور سازگار باشد. با این وجود در ظاهر امر نیازی به ذکر چنین قاعده‌ای در حقوق معاهدات امری مضاعف و تأکیدی است. اما به نظر می‌رسد؛ ماده (۵۲) از بیان اصل مذکور هدف خاصی را دنبال می‌کند. چه اینکه تهدید بیان شده در این ماده صرفنظر از اینکه در نهایت تحقق یابد یا نیابد مد نظر قرار داده شده است.

برای درک بهتر موضوع «تهدید به زور» را باید از «طراحی و تدارک به زور» تمییز داد. قصد تهدید به زور، تدارک توسل به زور نیست، بلکه ابزاری اجبارآمیز و جایگزین توسل به زور است. تفاوت دیگر این است که دولتی که تهدید توسل به زور می‌کند باید اطمینان یابد که دولت هدف از قصد او مبنی بر اینکه تهدید منتج به نتیجه‌ای اجباری گردد، آگاه است. حال آنکه طراحی و تدارک به زور اغلب مخفی باقی می‌ماند. همچنین باید میان «تهدید بازدارنده» و «تهدید مجبورکننده» تفاوت قایل شد. هدف تهدید بازدارنده، وادار کردن دولت هدف به عدم انجام کاری است از قبیل عدم مقاومت نظامی در برابر یک حمله یا عدم عضویت در یک پیمان (ترک فعل). در حالیکه هدف تهدید مجبورکننده، وادار کردن به انجام اقدامی خاص است، مانند؛ انعقاد یا ملحق شدن به یک معاهده. (قاسمی، بارین؛ ۱۳۹۱: ۱۳۷-۱۳۴) لذا نظریه تهدید به زور بکار رفته در ماده (۵۲)، آن میزان از اجبار و فشار فیزیکی را در نظر دارد که منجر به همراهی غیرقانونی قصد دولت مجبور با دولت اجبارکننده گردد. صرف نظر از آنکه این قصد به مرحله اجراء و عمل رسیده باشد یا نباشد. در شرایطی که دولت اجبار شده گزینه دیگری جز تسلیم شدن به تهدیدات دولت اجبارکننده نداشته باشد، این ماده چنین تصمیمی را با بطلان مواجه ساخته است. آثار این بطلان اولاً؛ فقط «معاهدات تحمیلی» را غیرمشروع و نه کل «معاهدات نابرابر» و ثانیاً؛ چنانچه بر اثر معاهدات یا اقدامات دیگر دولت مجبور، زبانی متوجه دولت ثالث شود، بر اساس تفسیر رسمی کمیسیون حقوق بین‌الملل، دولت اجبارکننده مسئول مشترک اعمال دولت اجبار شده در برابر دولت زیان دیده از عمل اجبار است. (Malawer؛ ۱۹۷۱: ۱۶)

پس صرف نظر از ملزم بودن خود آن دولت به تعهد نقض شده، دولتی که دولت دیگر را برای ارتکاب یک عمل غیرقانونی تهدید به زور می‌کند، برای نقض منشور در برابر دولت اجبار شده و به جهت نقض تعهد مورد بحث در قبال دولت قربانی عمل اجبار، مسئول است.<sup>۱</sup> با این توصیف و با در نظر گرفتن توضیحات ذیل ماده که

اعمال خشونت علیه نماینده رسمی یک دولت (اعم از مقامات یا اشخاص و ...) به عنوان خشونت علیه منافع آن دولت تلقی می‌نماید. دو نوع اجبار مندرج در مواد (۵۱) و (۵۲) ممکن است برخی اوقات بر یکدیگر منطبق گردند.

## نتیجه‌گیری

تأکید و احترام به حاکمیت دولت‌ها توسط جامعه بین‌الملل باعث شده تا بسیاری از ویژگی‌ها و قواعد مربوط به مفاهیم حقوق بین‌الملل، از جمله مفهوم اجبار و نظام حقوقی حاکم بر آن در سطحی وسیع‌تر از حقوق داخلی گسترش یابد. به عنوان مثال؛ از بُعد ضمانت اجرا، برخلاف نظام داخلی کشورها که در آن ابعاد حقوقی اجبار در چارچوب اصل حاکمیت قانون کاملاً مشخص شده، در بسیاری از قواعد عرفی، رویه‌ها، معاهدات، اصول کلی حقوق و حتی تعهدات نظام بین‌الملل هنوز هم جایگاه شفاف و تثبیت شده‌ای برای اجبار وجود ندارد. کماینکه مطابق اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، صلاحیت دیوان در رسیدگی به اختلافات ناشی از اعمال این مفهوم جز بر مبنای میل و اراده دولت‌ها میسر نیست. به همین خاطر شناخت ابعاد حقوقی مفهوم اجبار و برخورد با آن در نظام بین‌الملل، تابعی از موضوعات و روابطی است که می‌تواند در بطن خود این مفهوم را به همراه داشته باشد. در این رابطه سه دسته کلی از این موضوعات قابل شناسایی است. دسته اول؛ قواعد عام‌الشمول یا *Erga Omnes* هستند. قواعدی بنیادینی که نقض آنها به طور جدی به روابط و نظم عمومی بین‌الملل آسیب می‌رساند. به همین دلیل در فقدان ارگان مشخص بین‌المللی برای رسیدگی به نقض این اعمال، اقدامات متقابل دولت‌ها برای حمایت از این قواعد و بویژه خنثی کردن آثار ناشی از اجبار در نقض این قواعد، از مهمترین ابزارهایی است که حقوق بین‌الملل عام در اختیار دولت‌ها قرار می‌دهد.

دسته دوم؛ قواعد آمره بین‌الملل می‌باشند که نقض آنها می‌تواند در مواردی اجماع دولت‌ها برای اتخاذ تمهیدات مقتضی جهت حل و فصل دیپلماتیک موضوع را به همراه داشته باشد و یا در مواردی مانند؛ جرایم نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و تجاوز به حاکمیت دولت‌ها، ارجاع موضوع به مراجع ذیصلاح بین‌المللی و در نهایت اقدامات متقابل دولت‌ها را به منظور بازگشت دولت مسئول به اجرای تعهدات خود، دربر داشته باشد. دسته سوم؛ معاهدات بین‌المللی هستند که از قواعد ویژه‌ای چون کنواسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات برخوردارند. این قواعد ضمانت اجرای اجبار در انعقاد و اجرای معاهدات، ۱- بطلان معاهده بجای عدم رضایت به معاهده در موارد اعمال اجبار یا تهدیداتی کاملاً غیرقانونی علیه نماینده دولت ۲- بطلان مطلق چنین اعمالی به جای بطلان نسبی آن را مقرر داشته است. علاوه بر آن در نظام بین‌الملل شروط تحقق مسئولیت دولت‌ها در قبال انجام این عمل متخلفانه، به دو مورد نقض تعهد و قابلیت انتساب محدود شده است. ضمانتی که برخی صاحب‌نظران، امروزه منعکس‌کننده یک قاعده عرفی حقوق بین‌الملل است.

در هر حال نمای کلی از ضمانت‌های اجرایی که نظام بین‌الملل درخصوص پذیرش مسئولیت‌های ناشی از اجبار به اجراء می‌گذارد، نشان دهنده وضعیت مطلوبی که بتواند میان این مسئولیت‌ها و لزوم رعایت اصول و قواعد حقوق بین‌الملل جمع حاصل نماید، نیست. لذا بازگشت دولت‌های ناقض این اصول به مناسبات صحیح بین‌المللی را کماکان باید در سایه اصل حاکمیت دولت‌ها و از طریق روش‌هایی مانند خودیاری، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات امکان‌پذیر دانست.



## فهرست منابع

## منابع داخلی

- ابراهیم گل، علیرضا، (۱۳۹۲)، *مسئولیت بین‌المللی دولت (متن و شرح مواد کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد (I.L.C.)*، چاپ پنجم، تهران، ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- ابراهیم گل، علیرضا، عطار، محمدصالح، (۱۳۹۸)، «*مبانی نظری قاعده آمره در حقوق بین‌الملل*»، فصلنامه دیدگاه-های حقوق قضایی، شماره ۸۷.
- بذآر، وحید، (۱۳۹۶)، «*تحلیل محتوای رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه گابچیکو ناگیماروس*»، فصلنامه تعالی حقوق، شماره ۱۸.
- پیلیت، آلن، (۱۳۸۴)، «*قواعد بنیادین حقوق بین‌المللی کیفری و قواعد آمره*»، مترجم: سیدعلی هنجنی، مجله حقوقی، شماره ۳۳.
- حاجی‌زاده، محمود و همکاران، (۱۳۹۵)، «*جایگاه حاکمیت قانون در حقوق بین‌الملل*»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، شماره ۵۴.
- حسینی، سیدمحمد، (۱۳۹۳)، «*رضایی بودن صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری: چالش‌ها و محدودیت‌ها*»، فصلنامه علمی مطالعات بین‌المللی پلیس، شماره ۲۰.
- خالقی، علی، (۱۳۹۴)، «*بلاژیک و پایان ده سال رویای صلاحیت جهانی در جرایم بین‌المللی*»، مجله پژوهش-های حقوقی، شماره ۶.
- زرنشان، شهرام، (۱۳۹۳)، شکل‌گیری و شناسایی حقوق بین‌الملل عرفی، چاپ دوم، تهران، ناشر: انتشارات گنج دانش.
- شریفی، محسن، (۱۳۸۷)، «*دیوان بین‌المللی دادگستری و تعهدات Erga Omnes*»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۴.
- صادقی، دیدخت، (۱۳۹۳)، «*تحول در مفهوم اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل*»، فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، شماره ۳۳.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۸۴)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، چاپ بیست و چهارم، تهران، ناشر: انتشارات گنج دانش.
- ضیائی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۹۳)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، چاپ چهل و نهم، تهران، ناشر: انتشارات گنج دانش.
- عبدالهی، محسن، (۱۳۹۳)، «*کارآمدی اقدامات متقابل به عنوان ضمانت اجرای حقوق بشر*»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۵۳.
- عراقی، نفیسه، سایبانی، علیرضا، (۱۳۹۵)، «*رابطه قواعد آمره با قواعد عام‌الشمول در حقوق بین‌الملل*»، دو فصلنامه حقوق عمومی عدالت، شماره ۱.
- عزیززی، ستار، (۱۳۹۲)، «*تعامل مصونیت دولت‌ها و قواعد آمره در پرتو رأی مصونیت صلاحیتی ۲۰۱۲*»، فصلنامه حقوق، شماره ۳.
- فقیه‌حیبی، علی، سامیار، ندا، (۱۳۹۴)، «*جایگاه قواعد عمومی قراردادها در معاهدات بین‌المللی*»، فصلنامه چالش‌های جهان، شماره ۳.
- فلسفی، هدایت‌اله، (۱۳۹۱)، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، چاپ سوم، تهران، ناشر: فرهنگ نشر نو.
- فیروز‌آبادیان، مهدی و همکاران، (۱۳۹۴)، «*تأثیر تئوری‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل بر توسعه حقوق بین‌الملل*»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، شماره ۴۸.

- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، (۱۳۸۲)، «معاهدات حقوق بشری فضایی متفاوت»، مجله حقوقی، نشریه دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۲۸.
- قاسمی، علی، بارین، ویکتور، (۱۳۹۱)، «تهدید به زور و حقوق بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش حقوق، شماره ۳۶.
- کامینگا، منو تی، (۱۳۸۲)، «اعمال صلاحیت جهانی در رابطه با جرایم سنگین حقوق بشری»، مترجم: محمدجواد شریعت باقری، مجله حقوقی، شماره ۲۸.
- موسوی، سیدفضل‌الله، خلف‌رضایی، حسین، (۱۳۹۳)، «قواعد امره حقوق بین‌الملل؛ تکامل یا تحول در منابع حقوق بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، شماره ۱.
- موسوی میرکلائی، سیدطه، (۱۳۹۲)، «راهکارها و ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه با تأکید بر ماده (۱) مشترک کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۸۳.

## منابع خارجی

- Armed Activities on the Territory of the Congo (Democratic Republic of the Congo v. Rwanda Jurisdiction of the Court and Admissibility of the Application, I.C.J Judgment of 3 February 2006, para, 1.
- Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia), I.C.J Reports, Judgment of 30 June 1995.
- Case Concerning The Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited, op. cit, p.32.
- E.Villiger, Mark,(2009),Commentary on the 1969 Vienna Convention on the Law of Treaties.
- I.C.J Reports, 2002 (Democratic Republic of Congo V.Belgium) Para.22-23.
- Malawer, S.S., (1970-1971), "A New Concept of Consent and world Public Order: Coerced Treaties and the Convention on the Law of Treaties", Vanderbilt Journal of Transnational Law, No.4.
- Obligational and Rights Erga Omnes in International Law, Institut de droit international, Krakow session-fifth commission, Resolution 2005, Article.1.
- Gabcikovo-Nagymaros Project , Hungary v. Slovakia, I.C.J. Reports 1997.

## Translation of Persian sources:

- Ebrahimgol, Alireza, (2013), International Responsibility of the Government (Text and Description of the Articles of the United Nations International Law Commission I.L.C), Fifth Edition, Tehran, Publisher: Shahr-e-Danesh Institute for Legal Studies and Research.
- Ebrahimgol, Alireza, Attar, Mohammad Saleh, (1398), "Theoretical foundations of the rule of law in international law", Quarterly Journal of Judicial Law Perspectives, No. 87.
- Pillet, Allen, (2005), "The Basic Rules of International Criminal Law and the Rules of Jurisdiction", translated by Seyed Ali Hanjani, Legal Journal, No. 33.
- Hajizadeh, Mahmoud et al., (2016), "The Rule of Law in International Law", Quarterly Journal of Public Law Research, No. 54.
- Hosseini, Seyed Mohammad, (2014), "Satisfaction of the jurisdiction of the International Court of Justice: Challenges and limitations", Scientific Quarterly of International Police Studies, No. 20.
- Khaleghi, Ali, (2015), "Belgium and the end of ten years of the dream of universal jurisdiction in international crimes", Journal of Legal Research, No. 6.
- Zarshanshan, Shahram, (2014), Formation and Recognition of Customary International Law, Second Edition, Tehran, Publisher: Ganj-e-Danesh Publications.
- Sharifi, Mohsen. (2008), "Erga Omnes International Court of Justice and Obligations", Foreign Policy Quarterly, No. 4.
- Sadeghi, Didakht, (2014), "Evolution in the concept of the principle of non-interference in international law", Quarterly Journal of Political Science and International Relations, No. 33.
- Ziaei Bigdeli, Mohammad Reza, (2005), Public International Law, 24th Edition, Tehran, Publisher: Ganj-e-Danesh Publications.
- Ziaei Bigdeli, Mohammad Reza, (2014), Public International Law, 49th edition, Tehran, Publisher: Ganj-e-Danesh Publications.

- Abdollahi, Mohsen, (2014), "The effectiveness of reciprocal measures as a guarantee of the implementation of human rights", *International Law Journal*, No. 53.
- Iraqi, Nafiseh, Saibani, Alireza, (2016), "The Relationship between Jurisprudence and General Rules in International Law", *Bi-Quarterly Journal of Public Justice*, No. 1.
- Azizi, Sattar, (2013), "The Interaction of Government Immunity and Rules in the Light of the 2012 Immunity Vote", *Law Quarterly*, No. 3.
- Faqih Habibi, Ali, Samiar, Neda, (2015), "The place of general rules of contracts in international treaties", *World Challenges Quarterly*, No. 3.
- Philosophical, Hedayatullah, (2012), *International Law of Treaties*, third edition, Tehran, Publisher: Farhang Nashrno.
- Firoozabadian, Mehdi et al., (2015), "The Impact of Realistic Theories of International Relations on the Development of International Law", *Quarterly Journal of Public Law Research*, No. 48.
- Qari Seyed Fatemi, Seyed Mohammad, (2003), "Different Space Human Rights Treaties", *Legal Journal*, Journal of the Office of International Legal Services of the Islamic Republic of Iran, No. 28.
- Ghasemi, Ali, Barin, Victor, (2012), "Threat to Force and International Law", *Law Research Quarterly*, No. 36.
- Cumminga, Manotti, (2003), "Exercising universal jurisdiction in relation to serious human rights crimes", translated by Mohammad Javad Shariat Bagheri, *Legal Journal*, Journal of the Office of International Legal Services of the Islamic Republic of Iran, No. 28.
- Mousavi, Seyed Fazlullah, Khalfar Rezaei, Hussein, (1393), "Rules of International Law; Evolution or Evolution in the Sources of International Law ", *Quarterly Journal of Comparative Law Studies*, No. 1.
- Mousavi Mirkalaei, Seyed Taha, (2013), "Strategies and Guarantees for the Implementation of International Humanitarian Law with Emphasis on Article (1) of the Geneva Conventions of 1949", *Journal of Justice*, No. 83.